

یار عزیز و ارجمند مان امیر هوشنگ کشاورز صدر از میان ما رفت



پیام همدردی شورای هماهنگی جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک
ایران

با اندوه فراوان خبردار شدیم امیر هوشنگ کشاورز صدر از چهره های قدیمی، برجسته و فعال جبهه ملی ایران و از همراهان جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران روز پنج شنبه ۱۴ فوریه درگذشت. هوشنگ عمری را در مبارزه در راه آزادی و سربلندی مردم ایران سپری کرد. در سراسر این دوران، به پرنسیب ها و اصول اخلاقی مبارزه پایبند بود. هم از این رو هوشنگ در میان طیف وسیع و گسترده اپوزیسیون آزادیخواه - فارغ از تعلقات ایدئولوژیک شان- از اعتبار و احترام خاصی برخوردار بود. او که حدود نیم قرن از عمر خود را در نهضت ملی گذراند، در آخرین دهه عمر خود از پایه گذاران جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران و عضو نخستین شورای هماهنگی آن بود. هوشنگ برای متحد کردن صفوف هواداران جمهوری، دمکراسی، جدایی دین و دولت و آزادی و استقلال ایران به صورت خستگی ناپذیر تلاش کرد و لحظه ای از پیکار باز نایستاد.

شورای هماهنگی جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران درگذشت این انسان شریف و چهره برجسته جنبش دمکراسی خواهی در ایران را، که در میان مبارزان راه آزادی از نفوذ و محبوبیت کم نظیری برخوردار بود، به همسرگرامی شان سرکار خانم زریون ژیل، و فرزندانش مازیار و بهاره، خویشاوندان، دوستان، یاران و همه مبارزین راه آزادی تسلیت می گوید.

شورای هماهنگی جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران

۱۴ فوریه ۲۰۱۳

انقلاب اسلامی ایران و رشد نگرانی های ضدآرمانی در جامعه

گفتگوی رادیوزمانه با مهرداد درویش پور

نسل جوان در ایران با اینکه میلش به تغییر زیاد است اما ارزیابی اش این است که نسل پیشین انقلابی را صورت دادند که نتیجه اش برای نسل جوان فلاکت بار بوده است.

گروه های مختلف با انگیزه های گوناگونی در انقلاب ۵۷ شرکت کردند. اما عده ای بر این باورند که انقلاب دزدیده شد، گروهی بر این باورند که انقلاب از اساس امری غیرضروری بود و عده ای معتقدند نتایج انقلاب همان بود که باید صورت می گرفت و از اسلامی شدن آن هم حمایت کردند.

همچنین برخی بر این باورند که در دوران گذشته، انقلابیون می بایست به سخنان بختیار گوش فرا می دادند و به جای ریشه کن کردن رادیکال حکومت گذشته از طریق گام به گام و اصلاحات، حکومت را تغییر می دادند. اما نسل انقلابی آن روز جز به انقلاب راضی نبود.

امروز شعارهای سرنگونی رادیکال و قهری حکومت اسلامی هرچند آرزوی همگان هم باشد کمتر هواداری را دور خود جمع می کند. و تجربه جنبش سبز نشان دهنده آن است که جوانان بیشتر ترجیح دادند از طریق مسالمت آمیز به تغییر شرایط بپردازند. پرسش اینجاست که دلیل عدم رجعت جوانان به شعارهای انقلابی برای سرنگونی ناگهانی حکومت چیست؟ آیا دلنگرانی از ناروشنی نتایج تغییرات باعث این محافظه کاری است؟

مهرداد درویش پور در گفتگویی با رادیوزمانه به این پرسش ها اینگونه پاسخ می دهد: "اینکه گفته شده انقلاب ایران یکی از آخرین انقلاب های کلاسیک به معنای دقیق کلمه است به این معنی است که در انقلاب های کلاسیک برانداختن کامل یک حکومت و جابجایی قدرت از طریق یک قیام مردمی صورت می گیرد. در این انقلاب ها شکاف بین دولت و ملت انقدر گسترده است که ما شاهد قیام های قهری یا مسلحانه یا کاملاً ساختار شکن هستیم که با تصرف قهری قدرت سیاسی این جابجایی صورت می گیرد. انقلاب ایران چه از نظر میزان و ابعاد شرکت مردم و چه از نظر شکاف آشتی ناپذیر بین ملت و قدرت و چه از نظر برافتادن کامل و قهری قدرت سیاسی، آخرین نمونه انقلاب های نوع کلاسیک شناخته

شده است و بعد از آن ما شاهد نوع دیگری از تحولات سیاسی هستیم که یا از نوع مسالمت آمیز هستند یا از نوع مخملی یا از نوع تحولاتی که در شیلی و ... شاهد آنها هستیم. یعنی یا این تحولات محصول به توافق رسیدن با جناح حاکم بوده یا بخشی از جناح حاکم توانسته در طول این انقلاب ها به اپوزیسیون بپیوندد و تعادل قدرت را برهم بزنند..

درویش پور در ادامه این گفتگو انقلاب ایران را یک انقلاب واپسگرایانه می خواند که به نگرانی های ضدآرمانی در جامعه منجر شده است. او می گوید: "اگر در مجموع نگاه کنیم انقلاب اسلامی ایران در بسیاری از زمینه ها با نوعی واپسگرایی، بازگشت به هزاره گرایی و استقرار یک حاکمیت دینی واپسگرا و شبه طالبانیستی همراه بوده است. از این جهت پیامدهای آن به ویژه برای زنان از همیشه بدتر بوده است.

به گفته درویش پور تحت حاکمیت جمهوری اسلامی جامعه در بسیاری از زمینه ها به عقب رفته و همین امر نگرانی ضدآرمانی ایجاد کرده است که به ویژه بر نسل جوان تاثیر فراوان داشته است. او می افزاید: "این نگرانی در ایران بسیار قدرتمند است. حتی نسل من که در انقلاب شرکت کرده است اکنون حسی دوگانه دارد. اگرچه این امر را خوب می داند که برای مبارزه با استبداد پهلوی مبارزه کرده اما حتی در این نسل هم پشیمانی دیده می شود. به گفته دیگر، مردم به سادگی حاضر نیستند گام های بسیار پرهزینه بردارند. بلکه یک نوع نگرانی ضد آرمانی در آنها وجود دارد که نکند انقلاب کنند و نتیجه آن مورنظرشان نباشد. همین نگرانی باعث شده نوعی محافظه کاری و رویکرد تحولات تدریجی در مردم شکل بگیرد. به ویژه در طبقه متوسط ایران این نگرانی های ضدآرمانی "بسیار قوی است."

او تمایل جوانان و نسل امروزی های ایران را نسبت به جنبش های مسالمت آمیز اینگونه ارزیابی می کند: "نسل جوان در ایران با اینکه میلش به تغییر زیاد است اما ارزیابی اش این است که نسل پیشین انقلابی را صورت دادند که نتیجه اش برای نسل جوان فلاکت بار بوده است. درست است که آن نسل خودشان هم قربانی شده اند اما این جریان را انتخاب کرده اند. این در حالی است که نسل فعلی، قربانی انتخاب پدران و مادرانش است. از این رو تمایل جوانان به یک حرکت انقلابی بسیار کمتر است. آنها سعی می کنند با فرهنگ مسالمت آمیز، جنبشی تحول طلب را جستجو کنند و شاید بیشتر به دنبال انقلاب های مخملی در جامعه باشند تا انقلاب های کلاسیک و پرهزینه. در لینک زیر می توانید به این مصاحبه گوش فرا دهید

در فصل تعیین حداقل دستمزد

علیرضا ثقفی خراسانی



همواره این چنین تبلیغ می شود که اگر حقوق کارگران افزایش یابد، موسسات اقتصادی سود دهی خود را از دست می دهند و کارگران بیکار می شوند، اما افزایش حقوق مدیران که در دهه اخیر بر طبق آمار بیش از 400 برابر شده است، لطمه ای به تداوم کار موسسات اقتصادی نمی زند !!

هر ساله در فصل آخر سال و بیشتر اوقات در روزهای پایانی سال، حداقل دستمزد یا افزایش دستمزد مورد بحث قرار می گیرد. این بخش از تعیین میزان دستمزد و مزایای نیروی کار در سال آینده، همواره مناقشه برانگیزترین مساله مورد بررسی بوده است. کارگران و نمایندگان واقعی آنان هیچ گونه نقشی در تعیین آن ندارند. گویا آنان موظفند آنچه را که دیگران برایشان تصمیم می گیرند بی چون و چرا بپذیرند.

تعیین کنندگان این میزان دستمزد برای کار روزانه، هیچ معیار مشخصی برای تعیین این قوت لایموت ندارند ... گاه می گویند معیار آنها حداقل معیشت است که بارها بطلان آن در نوشته و تحلیل های مختلف از جانب محافل مستقل کارگری ثابت شده است. حتی خود مقامات رسمی میزان حداقل معیشت را 3 تا 4 برابر آن تعیین کرده اند. (حداقل حقوق 390 هزار تومان و خط فقر بیش از یک میلیون و چهار صد هزار تومان و در آمارهای غیر رسمی بالاتر از آن) و گاه می گویند میزان تورم معیار افزایش دستمزد است که آن را مستند به قوانین جاری مدیریتی می دانند. (ماده 125 قانون مدیریت کشوری) اما در سال های اخیر این امر ثابت شده است که تورم اعلام شده از جانب بانک مرکزی هیچ گونه هم خوانی با تورم واقعی ندارد. به خصوص که این تورم در اسفند ماه همواره کمتر از ماه های دیگر اعلام می شود. این امر بارها به وسیله آمار مشخص یعنی از جانب محافل مستقل

تائید شده است که تورم اعلام شده در اسفند ماه همخوانی با تورم واقعی ندارد. (1)

گاه و بیشتر اوقات برای توجیه پایین نگه داشتن دستمزد چنین استدلالی می کنند که افزایش زیادتر آن سبب می شود تا سودآوری بنگاه های اقتصادی پایین آمده و منجر به تعطیلی این بنگاه ها شود و این استدلال در حالی است که آمارهای رسمی سودهای افسانه ای برای بنگاه های اقتصادی ترسیم می کنند که خود جای بحث مفصل دارد و من در بررسی حداقل دستمزد در سال های گذشته میزان سود سرمایه را در بخش های مختلف و در کل سرمایه گذاری ها تا حدودی بررسی کرده ام. (رجوع شود به مقاله دستمزد در سال 1391 و 1390 که در آن میزان سود سرمایه در ایران بالای 70 درصد است و آن را می توان از میزان بهره های موجود در بازار اثبات کرد)

اما مهم ترین بخش مساله که شاید تا کنون کمتر به آن پرداخته ایم، مساله دستمزد ها در حوزه های مختلف است و تفاوت عظیم میان دستمزد مدیران ارشد و افزایش هر ساله و سرسام آور آن در مقایسه با دستمزد کارگران و سایر زحمت کشان است. در حالی که تعیین کنندگان میزان دستمزد نگران سودهای سرسام آور و بنگاه های اقتصادی هستند و هیچ گونه محدودیتی در پرداخت دستمزد و پاداش مدیران ارشد قائل نمی شوند، شاهد افزایش سود بنگاه های اقتصادی و سیر صعودی فوق العاده دستمزد و مزایای شغلی مدیران ارشد هستیم. من می خواهم در این جا به بخشی از آن بپردازم.

قبل از ورود به اصل مساله ضروری است که این نکته مهم را یادآوری کنم که:

بحران های فزاینده در سیستم سرمایه داری که هر روز ابعاد آن وسیع تر می شود، سبب شده است تا هر روز نهادهای حافظ این نظام در فکر چاره ای جدید بیافتند و اجلاس و گردهم آیی هایی برای برنامه ریزی هر چه وسیع تر در مقابله با این بحران ها ارائه دهند، و اگر مجموع دست آوردهای آن ها را در يك كاسه کنیم و تمام آنچه را که این نهاد ها پیشنهاد می کنند و با تمام وجود در فکر اجرای آن هستند، با یکدیگر جمع کنیم، چنین نتیجه می شود:

این نهادها (که عبارتند از کنفرانس G-20، G-8، صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و در ایران شورای عالی اقتصاد و...) توصیه می کنند:

1 - سیاست های ریاضت اقتصادی در همه زمینه ها پیاده شود که کارگران دستمزد کمتر بخواهند تا موسسات اقتصادی سودشان محفوظ بماند و تعطیل نشوند.

2 - از بار هزینه های دولتی بکاهند و خدمات بخش عمومی به حداقل

برسد، خدماتي نظير بهداشت، بیمه، تحصيل رایگان و نگهداري از سالمندان و حمايت از کودکان ... همه به بخش خصوصي واگذار شود و بخش خصوصي با توجه به سودآوري هر يك از قسمت هاي خدمات عمومي در آن سرمايه گذاري كند و هر كس متناسب با توان مالي اش از اين خدمات استفاده كند.

3 - همه گونه خدمات دولتي انرژي نظير آب، برق، تلفن، گاز و سوخت ... برداشته شده وضعيت آن ها به دست غول هاي بزرگ سرمايه داري تعيين شود تا سودهاي افسانه اي آنان پايين نيايد.

4 - در مقابل نهادهاي مالي و دولت ها وام هاي كلان با بهره هاي بسيار كم و يا صفر به بنگاه هاي اقتصادي بپردازند تا سود آنان حفظ شده و بتوانند هم چنان به گسترش سرمايه هاي خود بپردازند و غيره ...

[البته جالب است بدانيم كه مخالفت با سياست اين نهادها در مصوبه هاي كشورهاي مختلف جرم تلقي مي شود و مخالفان با اين سياست ها در رده تروريست ها قرار مي گيرند و يا اخيرا در ايران برخي مخالفان اين سياست هاي فشار به مردم را فتنه گران اقتصادي مي نامند.]
و البته همين "و غيره" است كه مهم ترين مساله را تشكيل مي دهد و ما در زير به آن بيشتر مي پردازيم.

در چند سال گذشته، چه در ايران و چه در كشورهاي مهد سرمايه داري همواره فشار بر نيروي كار افزايش يافته و بسياري و حتي اكثريت نيروي كار را مجبور كرده اند براي زنده ماندن تن به كارهاي طاقت فرسا، با دستمزدهاي كم بدهند. كساني كه فروشنده نيروي كار هستند براي گذران زندگي در دو يا سه زمينه كاري به تلاش مشغول مي شوند تا بتوانند حداقل هاي زندگي را براي خود فراهم كنند، زيرا دستمزدها آنقدر پايين است و هزينه ها آنقدر بالا است كه چرخاندن معيشت يك خانوار با يك دستمزد امكان ناپذير است و در بسياري از خانواده هاي كارگري از نيروي كار کودکان براي امرار معاش استفاده مي شود. در نتيجه بسياري از کودکان از تحصيل محروم مي مانند. (در ايران حدود 4 ميليون كودك در سن تحصيل هستند كه به مدرسه نمي روند و با آمار اثبات شده مجبور به ترك تحصيل هستند و حتي اخيرا با تمهيدات شهرداري و بهزيستي اقدام به تهيه لباس متحدالشكل براي آنان كرده اند كه در حقيقت رسمي كردن كار كودك است) تا كمكي براي خانواده و يا براي خودشان باشند كه از گرسنگي و فقر جان ندهند...
اما در برابر اين فشار فزاينده به نيروي كار شاهد دو وجه مشخص در جبهه سرمايه هستيم.

1- افزايش تعداد ميلياردرها در سطح جهاني و افزايش سرمايه بنگاه هاي اقتصادي به صورت فزاينده

2- افزایش بی حد و حصر حقوق مدیران ارشد به میزان سرسام آور

الف) برای نمونه به گزارش های زیر توجه کنید:

تعداد میلیاردرها در اندونزی در حال پیشرفت است (2)

فرودگاه های خصوصی در اندونزی جا برای هواپیما های خصوصی کم می آورند، زیرا که دارندگان هواپیماهای خصوصی که در گذشته 10 نفر بودند، اکنون به 40 نفر رسیده اند، هواپیماهای خصوصی که هر کدام 30 میلیون دلار قیمت دارند و

[در حالی که اندونزی یکی از فقیر ترین نیروی کار دنیا را دارد و جمعیت حدود 200 میلیون نفری آن در جزایری با امکانات ابتدایی زندگی می کنند.]

خبرگزاری رویترز به نقل از میکولاس رامبوس، رئیس اجرایی شرکت ویلت، گفته است که صاحبان يك تا دو میلیارد دلار سرمایه از مصونیت بیشتری برخوردارند و امکانات بیشتری از لحاظ مشاوره و سرمایه گذاری داشتند. آنها به طور حتم مورد توجه بانک های بزرگ قرار می گیرند

این شرکت که در زمینه ارزیابی میزان ثروت ها تخصص دارد، اعلان کرد که ثروتمندان جهان، ثروتمندتر شدند به طوری که شمار میلیاردرهای جهان در سال گذشته 9.4 درصد افزایش یافته است و ثروت آن ها نیز 14درصد افزون شده است 6.2 تریلیارد دلار شده است این امر نشانگر آن است که نظام سرمایه داری که در برابر افزایش حقوق کارگران مقاومت می کند، چگونه در برابر افزایش سود ثروتمندان سکوت کرده و ساز و کار را به گونه ای ترتیب می دهد که سود شرکت های بزرگ حفظ شده و افزایش یابد، به طوری که در سال گذشته سود شرکت های نفتی هشتاد میلیارد دلار بوده است. (3)

در گزارشی دیگر آمده است که دارایی یک صد نفر از ثروتمندان جهان در سال گذشته به 280 میلیارد دلار رسیده است که با این مبلغ سرمایه گذاری در بخش های مفید تولیدی، می توان فقر و محرومیت را کنترل کرد. که البته در آن صورت سودها کاهش خواهد یافت ..

و در حالی که تمام نظام سرمایه داری بسیج شده تا سودها کاهش نیابد و بیشترین فشار بر نیروی کار وارد می شود تا ارزش سهام محفوظ بماند و دائم از کارگران خواسته می شود که به سیاست ریاضت اقتصادی تن دهند، اما همه گزارش ها حاکی از آن است که حقوق مدیران ارشد (ceo) به ارقامی سرسام آور می رسد و در سال های اخیر حقوق آنها گاه تا چهارصد در صد افزایش یافته است. این افزایش حقوق مدیران چه در ایران و چه در سطح جهانی آنقدر شور شده است که صدای جناح های مختلف سرمایه داری به مخالفت ظاهری بلند شده اما گویا هیچکدام توان مقابله با آن را ندارند و از آن بیم

دارند که اگر مدیران ارشد احیاناً ناراضی شوند، سود سرمایه داران در خطر قرار گیرد که در آن صورت کل نظام سرمایه داری به مخاطره می افتد.

در یکی از گزارش های افزایش حقوق مدیران چنین آمده است: یک شرکت مشاوره مدیریت در آمریکا سال گذشته 11 شرکت بزرگ و مشهور اما با مدیریت ضعیف را شناسایی کرد که مدیریت ارشد آنها دو سال است بیش از 15 میلیون دلار در سال حقوق و دستمزد دریافت می کنند. این در حالی است که ارزش سهام این شرکت ها رشد نداشته بلکه افول هم کرده است. از جمله این شرکت ها ATT، مرک و تیم وارنر هستند. رابرت ناردلی، از مدیران شرکت هوم دیپوت، چندی پیش هنگام ترک سمتش 210 میلیون دلار بابت تسویه حساب دریافت کرد. این در حالی است که سهام این شرکت در دوران مدیریت او... کارلی فیورینا با 180 میلیون دلار پاداش از سمت خود، به عنوان مدیر ارشد شرکت اچ پی، خارج شد...

بین سال 1993 تا 2003 میزان کل دستمزد 5 مدیر ارشد استاندارد اند یورز به 350 میلیارد دلار می رسید. (4) بنا به گزارش آسوشیتدپرس (25 می 2012) (5) میانگین درآمد متوسط یک مدیر ارشد در سال 2011 ده میلیون دلار بوده است که از 5/1 میلیون دلار شروع شده و تا 35 میلیون دلار می رسد. این تحقیق که در سال 2011 انجام شده، نشان می دهد متوسط حقوق مدیران در شرکت های عادی 6/9 میلیون دلار بوده، در حالی که متوسط دریافتی سالانه یک کارگر در همین سال 39.300 دلار بوده است. که البته این مبلغ در کشورهای مختلف متفاوت است و گاه یافته ها، آمارهای متفاوت را نشان می دهند. به عنوان مثال یکی از مدیران ارشد به نام دیوید سیمون دریافت سالانه اش به 137 میلیون دلار در همین سال رسید که 458 درصد افزایش را نسبت به سال قبل نشان می داد. (این شرکت یک موسسه تجاری است که در سال 1993 تاسیس شده است) دستمزد این مدیر ارشد 342 برابر دستمزد رئیس جمهور (400 هزار دلار در سال) و به اندازه 600 تن از مقامات ارشد حکومتی آمریکا است (البته به صورت رسمی)

برخی تحقیقات دیگر نشان می دهد که درآمد یک مدیر ارشد در سوئد چهل برابر یک کارمند و در کانادا 255 برابر و در آمریکا 288 برابر یک حقوق بگیر عادی است. (6)

حقوق مدیران چینی نیز این افزایش ها را داشته است. به طوری که در سال های اخیر مدیران چینی تا 14 میلیون دلار در سال حقوق دریافت می کنند و مدارک نشان می دهد که تلاش دولت چین برای کنترل حقوق مدیران شرکت ها با شکست مواجه شده است. در عین حال گزارش ها حاکی

از آن است که کارگران چینی با کمتر از یک دلار در روز زندگی را می گذرانند و تحت شدید ترین فشارها قرار دارند. در کشورهای دیگر نیز وضعیت به همین منوال است. بر طبق یک گزارش حقوق مدیران ارشد بی بی سی در سال گذشته تا 100 درصد افزایش یافته است.

در سال های گذشته مدیران ارشد در ایران تلاش کرده اند تا از رقبای امریکایی و اروپایی خود در سطح جهانی عقب نمانند. به همین جهت گزارشات رسمی و غیر رسمی حاکی از آن است که حقوق مدیران ارشد در رقابتی شدید مدام در حال افزایش است.

در ماه گذشته بنا به گزارش شبکه ایران (7) نامه ای در میان کارکنان صدا و سیما دست به دست می شد که حاکی از افزایش حقوق 70 درصدی مدیران بود. در حالی که افزایش حقوق کارکنان عادی 16 درصد بوده است. یکی از کارکنان صدا و سیما گفت: تغییر در ضریب جذب و فوق العاده شغلی مدیران علاوه بر آنکه نزدیک به یک میلیارد تومان بار مالی برای سازمان دارد، از تبعیض آشکار میان مدیران و سایر کارمندان خبر می دهد. نامه دیگری در میان کارکنان شرکت سایپا منتشر شد که حاکی از حقوق های چند صد میلیون تومانی برای مدیران ارشد بود. هر چند این اسناد به صورت رسمی تایید نشده است و بعضا نیز تکذیب شده، اما اسناد دیگر حاکی از آن است که این اخبار چندان بی راه نیست.

در خبری که در سایت الف متعلق به مسوولان حکومتی منتشر شد آمده بود که محمد آقای معاون وزیر نفت در دوره اصلاحات ماهیانه ده میلیون تومان دریافتی داشته است. این در حالی است که در آن زمان حداقل حقوق یک صد و پنجاه هزار تومان بوده است و بر طبق قانون حداکثر حقوق یک مدیر باید 7 برابر حداقل حقوق باشد.

در چند ماه گذشته بر طبق خبری در سایت مطالعات راهبردی آمده بود (8) که یک مدیر صنعتی که از ابتدای مهر ماه 88 منصوب شده حقوقی معادل 9 میلیون تومان دارد. هر چند خبرها در این زمینه بسیار پراکنده، جسته و گریخته است و مسوولان حاضر به پاسخ گویی در این زمینه ها نیستند. اما خبرهای بعضا تایید شده، حاکی از آن است که این ارقام بخش کوچکی از کل ماجرا است.

در جریان اختلاس سه هزار میلیارد تومانی گروه امیر منصور آریا مشخص شد که حقوق آقای جهرمی مدیرعامل بانک صادرات 30 میلیون تومان در ماه بوده است. (که اگر در آن زمان دلار را هزارتومان حساب کنیم، 30 هزار دلار در ماه می شود، یعنی تقریبا معادل حقوق رئیس جمهوری فعلی امریکا) علاوه بر آن مبلغ 480 میلیون تومان تحت عنوان کارانه سه ماهه یا کارانه سهم مدیرعامل به حساب ایشان

ریخته شده است. جالب تر آن است که ایشان در مصاحبه خودشان این امر را تکذیب نکرده و در جواب گفتند: "مگر حقوق یک مدیر بالا باشد، بد است."

هم چنین سایت هموطن به نقل از روزنامه خراسان در تاریخ 27 اردیبهشت 91 از پاداش صد میلیونی مدیرعامل مخابرات خبر داد و در همان منبع گزارشی از پاداش های پانصد میلیون تومان تا هزار سکه طلا به مدیران بخش های مختلف آمده است.

در همان گزارش آمده است که بنیاد مستضعفان پاداشی به مبلغ سه میلیارد و سیصد میلیون تومان به مدیران بانک سینا پرداخت کرده است. (بنیاد مستضعفان 80 درصد سهام بانک سینا را دارد)

در سال 88 شرکت سرمایه گذاری شستا (شرکت های متعلق به سازمان تامین اجتماعی) متهم شد که ده ها میلیارد تومان پاداش به مدیران خود پرداخته است، اما مدیر عامل وقت شستا آن را شایعه خواند و گفت: در هیچ یک از زیر مجموعه شستا پاداشی بیش از صد میلیون تومان!!!! پرداخت نشده است.

در همین گزارش آمده است که در شرکت سرمایه گذاری شستا وابسته به تامین اجتماعی (که مالکیت صد درصد آن متعلق به کارگران است ولی در راس شرکت های آن وابستگان به قدرت قرار دارند و فیلم جنجالی در جریان استیضاح وزیر کار مربوط به زد و بند ها بر سر حیف و میل اموال همین سازمان است ...) در سال گذشته پرونده قطوری به اتهام تخلف مالی یک هزار و چهارصد و پنجاه میلیارد تومان تشکیل شد. بخشی از این تخلف مربوط به 450 میلیون تومان پاداشی می شد که یکی از مدیران به کارکنانش پرداخته بود و همچنین در جریان فروش یکی از شرکت های این سازمان پاداش های 1050 سکه ای پرداخت شده بود ... بدین ترتیب و با توجه به آمار و ارقام حدودا تایید شده، شاهد آن هستیم که هر روز حقوق مدیران ارشد افزایش می یابد، حال به شکل حقوق و یا پاداش !! درحالی که کارگران و حقوق بگیران تشویق به صرفه جویی می شوند و هر روز حقوق آنها متناسب با تورم پائین تر می رود. و همواره تلاش می شود با خصوصی کردن خدمات عمومی، همانند بهداشت، آموزش پرورش، انرژی، حمل و نقل، بار هزینه های عمومی به گردن مزد و حقوق بگیران و به طور کلی نیروی کار انداخته شود. علاوه بر آن با همین حقوق اندک همواره در معرض خطر بیکاری و اخراج و پیوستن به خیل عظیم لشکر بیکاران قرار دارند.

همواره این چنین تبلیغ می شود که اگر حقوق کارگران افزایش یابد، موسسات اقتصادی سود دهی خود را از دست می دهند و کارگران بیکار می شوند، اما افزایش حقوق مدیران که در دهه اخیر بر طبق آمار بیش از 400 برابر شده است، لطمه ای به تداوم کار موسسات اقتصادی نمی

زند !! حال اگر به درستی و با دیدی عمیق تر به مساله بیکاری نگاه کنیم، مشاهده خواهیم کرد که مساله بیکاری امری است که ربطی به افزایش حقوق کارگران ندارد. بلکه نظام سرمایه داری از آن وحشت دارد که سود پرستی و زندگی انگلی صاحبان سرمایه مورد تعرض قرار گیرد. نگاهی به تاریخ ظهور و گسترش سرمایه داری این امر را ثابت می کند.

در ابتدای ظهور و گسترش سرمایه داری، چنین تصویری وجود داشت که با پیشرفت علم و دانش، و فن آوری نیاز به کار انسان کم می شود و ضرورتی وجود ندارد تا انسان ها از بام تا شام به کار مشغول شوند تا قوت لایموت به دست آورند. حقیقت آن است که ورود ماشین به زندگی انسان ها باید به میزان بسیار وسیعی به پیش برد زندگی انسان ها کمک کند و زندگی انسان ها را آسان تر کند، نه آنکه هر روز آن را مشکل تر کرده و آنان در حسرت آسایش گذشته روزگار بگذرانند. اگر دهقانی در یک مزرعه با بیل و وسایل کشت اولیه تنها می توانست به اندازه حداکثر دو برابر میزان مصرف خود و خانواده اش تولید کند، با پیشرفت ماشین آلات و تکنولوژی، یک کشاورزی صنعتی می تواند با به کارگیری چند نفر و ماشین آلات پیشرفته، برای صدها نفر مواد غذایی لازم تولید کند و اگر در صد سال پیش با یک ماشین ابزار ساده مکانیکی تنها می شد صد قطعه در روز تولید کرد و یا با یک مانوفاکتور ابتدایی تنها امکان تولید دو ارا به در روز بود. امروز با ماشین آلات پیشرفته با همان تعداد نیروی کار می توان ده ها و صدها برابر کالای غذایی و صنعتی و مایحتاج روزانه مردم را تولید کرد. به این ترتیب است که اگر سرمایه داری سود محوری خود را کنار بگذارد و یا وادارش کنیم که از آن دست بردارد (البته می دانیم که خود به خود کنار نخواهد گذارد، بلکه از درون بحران ها و زیر و بم ها و بن بست هایی که نظام سود محور هر روز برای خود ایجاد می کند، باید وادار به کنار گذاردن سود محوری شود) آن گاه خواهیم دانست که نه تنها مواد غذایی موجود در سطح کره زمین و تولید شده در زمین های کشاورزی موجود برای سیرکردن تمام انسان ها کافی است و زمین و مصالح ساختمانی برای ساختن سرپناهی برای همه ی افراد وجود دارد و تولید پارچه و لباس به آن اندازه هست که همگان را بپوشاند و آب های موجود در سطح کره زمین برای کشت و زرع و تهیه مواد غذایی و آشامیدنی ساکنان کره زمین بسیار بیش از نیاز است، بلکه بسیاری امکانات پیشرفت و گسترش بیشتر نیز در دسترس است... اگر در نظر آوریم که تنها درآمد یک صد نفر از افراد صاحب سرمایه تنها 280 میلیارد دلار است که این میزان درآمد برای تولید و تغذیه و سرمایه گذاری کافی است تا تمام کمبودهای زندگی یک میلیارد و

دویست میلیون نفری را فراهم کنند که در فقر مطلق زندگی می کنند. علاوه بر آن اگر سود محوری و توسعه طلبی را کنار بگذاریم که آن هم برای افزایش سود است، و این میزان سرمایه را به جای به کار انداختن در کازینوها، قمارخانه ها و عشتکده ها و بریز و بپاش های تجملاتی و به کار گیری سلاح های کشتار انسان و لشکر کشی ها صرف تبلیغات فشن و... کردن به جای تفکر سود محورانه به سرمایه گذاری مورد نیاز انسان ها بیاندیشیم، نه تنها گرسنه ای نخواهد ماند، بلکه بیکار نیز وجود نخواهد داشت.

در این حالت است که ضرورت کاهش ساعات کار مطرح می شود. به جای آنکه افراد را وادار کنیم که چندین ساعت اضافه کار کنند تا بتوانند زندگی ساده ای را بگذرانند و یا کودکان را مجبور به کارکنند تا سودها را افزایش دهند، با پایین آوردن ساعات کار افراد شاغل، زمان استراحت و فراغت بیشتری برای کلیه نیروی کار فراهم می شود و افراد بیکار نیز به کار گمارده می شوند.

در این صورت 6 ساعت کار در روز برای گذران زندگی کفایت می کند. همان گونه که در دهه 80-1970 این شعار از جانب برخی احزاب نیز مطرح می شد و برخی کشور ها برنامه کاهش ساعت کار را در دستور قرار داده بودند. اما پس از توسعه طلبی های جدید، به خصوص از دوران آغاز به اصطلاح جهانی سازی آنرا کنار گذاشتند و روز به روز بر فشار به نیروی کار افزودند. درحالی که نظام سرمایه داری در سه دهه اخیر تمام تلاش خود را به کار می برد تا با افزایش ساعات کار هر چه بیشتر سود خود را افزایش دهد و کارگران را به ریاضت اقتصادی و بیشتر کار کردن و کمتر مصرف کردن فرا می خواند، همه ی شواهد و آمارها حاکی از آن است که سود سرمایه داران و حقوق مدیران ارشد و پاداش ها و مزایای خدمت گزاران سود سرمایه هر روز افزایش می یابد و در حالی که کارگران و زحمتکشان را به مصرف کمتر انرژی دعوت می کنند، خود انرژی های کلان صرف می کنند، در جزایر دور افتاده برای خود امکانات شخصی می سازند، دریاها و جنگل ها را املاک شخصی اعلام می کنند و بهترین امکانات زائد زندگی را برای اقلیتی ناچیز فراهم می کنند. علاوه بر آن سرمایه های متعلق به مردم را که از کار کارگران و زحمتکشان به دست آمده اند، صرف عیاشی ها و خوشگذرانی ها، مصرف بی حد و حصر مواد افیونی، مراکز تفریحی شخصی، فشن های مختلف، قمارخانه ها و ساخت سلاح های جنگی کشتار انسان، نیروهای نظامی و انتظامی و امنیتی می کنند تا جلو اعتراض تهی دستان و به فقر کشیده شدگان را بگیرند

پس نه تنها شش ساعت کار مفید کافی خواهد بود، بلکه امکان زندگی برای دیگران نیز فراهم شود و اوقات فراغت و تفریح و رسیدگی

به زندگی انسانی برای همگان ایجاد خواهد شد. بدون آنکه جایی برای کسی تنگ شده باشد. جای زندگی برای همگان خواهد بود. آنچه به عنوان بیکاری و ضرورت ریاضت کشی نیروی کار مطرح می شود، تنها برای حفظ سودها و زندگی انگل وار و حفظ سلطه سرمایه بر نیروی کار است .

http://kanoonmodafean1.blogspot.de/2013/02/blog-post_9.html#more
re کانون مدافعان حقوق کارگر

زیرنویس ها :

- 1) قیمت اقلام قیمت به تومان بهمن ۱۳۹۰ / قیمت به تومان بهمن ۱۳۹۱
شکر یک کیلو ۱۰۰۰ / ۲۰۰۰
روغن خوراکی ۲۰۰۰ / ۴۵۰۰
لوبیا یک کیلو ۲۰۰۰ / ۶۰۰۰
گوشت گوسفند یک کیلو ۱۶۰۰۰ / ۲۶۰۰۰
روغن موتور یک لیتری ۲۰۰۰ / ۴۰۰۰
پسته یک کیلو ۱۶۰۰۰ / ۳۶۰۰۰
مغز بادام یک کیلو ۱۴۰۰۰ / ۲۹۰۰۰
بادام هندی یک کیلو ۱۶۰۰۰ / ۳۰۰۰۰
بلیط مترو ۲۵۰ / ۳۵۰
پنیر تبریز یک کیلو ۸۰۰۰ / ۱۴۰۰۰
برنج ایرانی یک کیلو ۳۰۰۰ / ۵۰۰۰

- 2) گزارش تابناک تاریخ انتشار 18/07/90 - عصر ایران 29/06/91 -
بیکاری در اندونزی 14/07 - www.asriran.com

- 3) یورو نیوز اخبار 12 شب 10/10/90

- 4) دنیای اقتصاد، شماره 1166 مترجم نیلوفر قدیری

- 5) <http://rt.com/usa/news/million-year-average>

- 6) <http://www.iheglobals/31884/20110207>

www.huffingtonpost.com

www.policyallernaives.ca/silet

7) inn.ir/nsite

8) WWW.PERSIAN.TOOLZ

نگاهی به یگ گفتگو و دو رویکرد متضاد در برابر اتحادیه ها!



تقی روزبه

سؤالی که در برابر ما قرار دارد این است که آیا شکل های کارگری باید طرفی برای مبارزات طبقاتی و ضدسیستمی باشند و جهت گیری سوسیالیست ها در آن راستا باشد یا صرفا طرفی برای چانه زنی های درون سیستمی؟

دربرخورد با جایگاه اتحادیه های کارگری در شکل طبقه کارگر، ماهیت اتحادیه ها و نحوه برخورد با آن از دیرباز دو رویکرد درمیان چپ های ایران و البته در سطح جهان وجود داشته است. برشی از گفتگو و پرسش های شالگونی با سم گندین* (از فعالین سرشناس جنبش کارگری و از ویراستاران نشریه سوسیالیست رجیستر) نمونه بارزی از این دو رویکرد است. در نوشته حاضر نگاهی داریم به فرازهایی از این گفتگو و تمایز دو رویکرد.

پیش درآمد: اختلاف و مناقشه پیرامون ماهیت و جایگاه این نوع از شکل های کارگری سابقه دیرین داشته و همواره چالش برانگیز بوده است. ضمن آن که در درون هرکدام از این رویکردها به نوبه خود سایه روشن های نظری متفاوتی وجود دارند، اما در اساس دو رویکرد اصلی در برابرهم صف آرائی کرده اند: دیدگاهی که آن را شکل و ظرف طبیعی مبارزات اقتصادی و بهبودشرایط معیشتی و دستمزدی طبقه کارگرمی داند و حمایت همه جانبه ای از آن به عمل می آورد و دیدگاهی که بر این باوراست بنیاد این نوع شکل ها بر سازماندهی کارگران به مثابه مزدبگیران یعنی تولید کننده گان ارزش اضافی و سرمایه، و لاجرم به مثابه بخش لاینفکی از سازوکارهای نظام سرمایه داری بناشده است و بهمین دلیل مستقل از سرمایه داری و سرمایه داران نیست و لو آن که استقلال صوری هم داشته باشد. ازهمین رو در اساس وابسته به سرمایه است و کارگران درچارچوب نظم و قواعد سرمایه داری و سلسله مراتب آن و بطوریکه یک جانبه برمبنای بهبود دستمزدها سازمان می یابند. و بهمین دلیل بوروکراسی و

ساختار بوروکراتیک، رأس فعال و بدنه منفعل و دنباله رو رهبران، بخش لاینفکی از آن است. و از آن جا که براساس منافع محلی و شغلی و حرفه و نظایر آن سازمان داده می شوند، به محل رقابت کارگران بخش های مختلف تبدیل شده و ناتوان از جذب و دفاع از منافع عمومی طبقه و لایه های متنوع آن و از بیکاران، و لاجرم تأمین همبستگی طبقه بزرگ و متکثر مزد و حقوق بگیران و کلیه استثمار شونده گان است و در یک کلام اساسا تشکل های سازش طبقاتی و نه مبارزه طبقاتی هستند. مارکس در زمان خود و در اوان پیدایش و نضج اتحادیه ها، یعنی در مقاطعی که جنبش کارگری علیه بورژوازی پامی گرفت و مشارکت آحاد طبقه و خصلت جنبشی آن قوی بود از آن ها حمایت می کرد، اما اتحادیه های مورد نظر مارکس تفاوت ماهوی داشت با اتحادیه های بوروکراتیک بعدی که توسط بورژوازی مصادره و مسخ گشت و به ابزارچانه زنی صرف تبدیل شد. مارکس آنقدر زنده نماند که تجربه مصادره شدن اتحادیه ها توسط بورژوازی را به بیند، گرچه در همان زمان هم او از برخی تنگ نظری ها و صنفی نگری ها که سبب می شد نتواند بخش های گوناگون طبقه کارگر را درخود جذب کند، اظهارنگرانی می کرد. اما درهرحال، همانطور که درقطعنامه کارگری مارکس هم صراحت دارد اتحادیه ها والبته هر نوع تشکل کارگری برای او دربرگیرنده هم مبارزه برای خواست های فوری و رفرم در وضعیت بودند و هم دارای جهت گیری ضد سرمایه داری و ضدسیستمی. و جدائی این دو آن گونه که بعدها توسط مدافعان اتحادیه های اقتصادی با مثله کردن مبارزه طبقاتی تئوریزه شد، نمی توانست محلی از اعراب داشته باشد. در نزداو مبارزه برای خواست های فوری در حکم نبردهای کوچک و مکتب مبارزه و تجربه، در راستای آمادگی برای نبردهای بزرگتر بود.

اگر کارگران محمل اصلی و متحقق کننده سوسیالیسم هستند، و سوسیالیسم تنها می تواند بدست آن ها و با مشارکت فعال و آگاهانه آن ها صورت گیرد، پس منطقا تشکل های توده ای، بدون آن که به مطالبات فوری بی اعتنا باشند اما باید واجد ظرفیت های فراتراز دغدغه مطالبات معیشتی روزمره باشند و گرنه مبارزه برای سوسیالیسم از همین امروز و به مثابه بدیل نظام بورژوائی به رؤیائی تأویل نشدنی تبدیل می گردد و یا به رسالتی بردوش نخبه گان رهبری کننده و توده های دنباله رو سپرده می شود، آن گونه که تحت عنوان "سوسیالیسم" از بالا تجربه گردید.

سؤالی که در برابر ما قرار دارد این است که آیا تشکل های کارگری باید ظرفی برای مبارزات طبقاتی و ضدسیستمی باشند و جهت گیری سوسیالیست ها درآن راستا باشد یا صرفا ظرفی برای چانه زنی های

درون سیستمی؟. از این منظر تجربه طولانی عملکرد یک جانبه اتحادیه ها، آن را در ردیف نوع اول یعنی تشکل های رفرمیستی قرار می دهد. باین ترتیب متأسفانه بندگان بخش بزرگی از چپ ها، حتی آن ها که در مقام سخن ادعای رادیکالیزم می کنند به نظام سرمایه داری بسته شده است و تضاد بین هدف و عمل در اوج است. در نزد آن ها مبارزه طبقاتی به امری مسخ شده یعنی به حوزه های جدا از هم اقتصادی که در اتحادیه ها جاری است و مبارزه سیاسی و نظری که گویا در سازمان های چپ و مارکسیستی و احزاب انقلابی در جریان است تبدیل می گردد که قرار است سوسیالیسم در صبحگاهی پرشکوه از سوی نخبگان در سینی طلائی تقدیم کارگران گردد. اما این نوع مثله کردن مبارزه طبقاتی و تبدیل کارگران به ابژه که در اساس توسط بورژوازی معماری می شود، جز بلاموضوع کردن سوسیالیسم و از نفس انداختن آن نیست. اگر قرار باشد برای سوسیالیسم به مثابه بدیل سرمایه داری و جهانی که در هر لحظه برای بوجود آوردنش باید مبارزه کرد، آیا سوسیالیسم به عنوان بدیل نظام سرمایه داری را می توان برشالوده ها و ساختارهای رفرمیستی بنا کرد؟ تجارب صورت گرفته و از جمله سوسیال دموکراسی در قرن بیستم و یا به نحو دیگری "سوسیالیسم دولتی و از بالا" پاسخ این سؤال را داده است.

در پایان این مقدمه و برای اجتناب از تطویل کلام به طور تلگرافی به چند نکته تکمیلی که در نوشته های دیگر به طور مبسوط تری به آن ها پرداخته ام، اشاره می کنم:

نخست آن که رفرمیستی بودن این نوع تشکل های کارگری توجیه کننده برخورد سکتاریستی و تخطئه گرایانه با آن ها وانکار برخی دست آوردهای محدود آن نیست. برعکس سوسیالیست ها و عناصر آگاه به موازات تلاش برای شکل دادن به اشکال مبارزه جویانه ترکاری، تلاش می ورزند تا آن جا که ممکن است در این گونه اتحادیه ها با تقویت مواضع کارگران رادیکال تر و تقویت مجامع عمومی و پیوند آن ها با سایر تشکل ها و مجامع کارگری رادیکال تر و البته بر بستر تجارب و مبارزات جاری کارگران به تقویت ظرفیت های ضد سرمایه داری و عنصر مبارزه طبقاتی در این تشکل ها همت گمارند. به هر حال، چه از بیرون و چه در درون اتحادیه ها برخورد عناصر ضد سرمایه داری با این نوع تشکل ها، ملهم از دو راهبرد مبارزه علیه نظام کارمزدی و علیه بوروکراتیسم (و در جهت تقویت دموکراسی مستقیم و جایگاه مجامع عمومی و خصلت جنبشی آن) است.

دوم آن که تشکل امری فنی و غیرتاریخی و هم چون قوطی هائی ردیف

شده در قفسه تاریخ نیست که برحسب سلیقه و مقتضیات و با ارجاع به گذشته یکی از آن ها را انتخاب و تن پوش هروضعیتی کرد. بلکه تبلورنوع رابطه انسان با انسان و متأثر از پویش این نوع مناسبات است و بهمین دلیل همواره با توسعه و پیشرفت وسائل تولیدی و آگاهی، اشکال نوینی از این تشکل ها توسط تجربیات و جنبش های اجتماعی آفریده می شوند که حامل افزونه هائی در قیاس با گذشته هستند. اکنون همیشه فربه تر از گذشته است. بنابراین نمی توان بدون توجه به تحولات صورت پذیرفته، گذشته را بر حال و آینده یعنی تجربه مردگان را بر زندگان تحمیل نمود. در واقع اگر تشکل، تبلور مناسبات اجتماعی انسان هاست و ابزاری برای هماهنگی آن ها به مثابه سوژه های خودرهان و خلاق است، قاعدتا باید تبلور عالی ترین شکل آن باشد، و همواره دستخوش تغییر و تحول است و توسط جنبش های مردمی البته با استفاده از تجارب و دست آوردها ساخته و پرداخته می شود. سوسیالیست ها نه قادرند مبارزه را خلق می کنند و نه اشکال سازمان یابی آن را. آن ها فقط در پروردن مبارزه موجود و تجربه و شفاف کردن مطالبات و انتقال تجربه و توانمندسازی کارگران برای پیشروی و روی پای خود ایستادن می توانند دخیل باشند. آن ها در هرجائی که قراردادارند، کاری جز تقویت مبارزه ضد سرمایه داری و فراتر رفتن از وضعیت با اتکاء به ظرفیت های بالقوه موجود ندارند.

سوم آن که به موازات تحولات بزرگ ساختاری در سرمایه داری و انقلاب سوم صنعتی و جهانی شدن آن، تغییرات عظیمی در ساختار و ترکیب و تنوع ابعاد طبقه کارگر، و از جمله تقویت وزنه کارفکری و خدماتی و ... بوجود آمده است که بیش از پیش بر نابهنگامی و ناهم خوانی نگاه سنتی با واقعیت های متحول زمانه جنبش کارگری در جهان امروز افزوده شده است. ناگفته نماند که در سازمان راه کارگر هم البته از مدتها پیش چنین اختلافاتی پیرامون ارزیابی از اتحادیه ها و "چه نوع تشکلی" وجود داشته و یکی از حوزه های اختلاف چه پیش از انشعاب و چه پس از آن را تشکیل می داده است و مطالب متعددی هم پیرامون آن نگاشته شده است. قطعنامه زیر متعلق به یکی از این گرایش هاست* . مشخصا ر.شالگونی از مدافعان پروپا قرص اتحادیه به مثابه تشکل های اقتصادی کارگران بوده است. در گفتگوی وی با سم گندین هم چنین رویکردی به وضوح مشاهده می شود و ما شاهد تقابل دو رویکرد کاملا متضادی هستیم. گرچه در این گفتگوها نکات متعدد و جالب دیگری همچون اهمیت سازمان های فراکارخانه ای و محله ای علاوه بر سازماندهی محل کار، اهمیت استراتژیک کارگران بخش خدمات عمومی و اجتماعی، اهمیت اشتغال و مسأله بیکاری و کارگران غیررسمی، زنان

و... وجود دارد، اما تمرکز اصلی نوشته حاضر بر ماهیت اتحادیه ها و محدودیت های آن و اهمیت اشکال دیگر سازمان یابی به موازات آن خواهد بود تا به سهم خویش زمینه های بحث و گفتگو پیرامون شکل یابی طبقه کارگر و نحوه برخورد اصولی با آن را که از دیرباز یکی از چالش های مهم طبقه کارگر و فعالین کارگری و مدافعان سوسیالیسم را تشکیل می داده است، تقویت کند.

سؤال اول- شالگونی: آیا مبارزات اقتصادی کارگران به خودی خود برای مارکسیست ها مهم است یا حتماً باید با رهبری سوسیالیست ها صورت گیرد؟.

چنان که در این پرسش آشکاراست در نزدپرسش گر نسبت کارگران و مارکسیست ها در چهارچوب رهبری و رهبری شونده قرار دارد و این البته چیزی جز چکیده درک جاافتاده رابطه حزب و طبقه در نگاه سنتی و برگرفته از جهان هرمی نیست.*

اما پاسخ سم به این سؤال در مجموع خود هشیارانه است. وی با تأکید بر اهمیت کارگران در مبارزه علیه سرمایه داری و محدودیت های آن ها در مبارزات روزمره، نقش مارکسیست ها را مقابله با این محدودیت ها تعریف می کند و نه در ستایش از آن ها:

“اگر سرمایه داری را می توان تغییر داد کارگران در محور پروژه تغییر آن خواهند بود. نفس ماهیت وجودشان تحت سرمایه داری به صورت روزمره باعث می شود وابسته به سرمایه باشند. در نتیجه این عنصر وابسته است. گاهی اوقات مبارزه شان محدود به منافع شخص خودشان می شود و می توانند در گروه خودشان خیلی رزمنده باشند. به بیان دیگر به منافع تنها خودشان بپردازند، نه کل طبقه.”

همانطور که ملاحظه می کنید تا اینجا تأکید می کند که کارگران در مبارزات جاری و روزمره خود هنوز وابسته به سرمایه هستند و این با نقش واقعی آن ها به عنوان محور پروژه تغییر جهان در تضاد است. حال به بیم در نقش مارکسیست ها چه می گوید؟

“نقش مارکسیست ها، که بسیار مهم است، این است که مارکسیست ها درک و تصویری از کل سرمایه داری را به مبارزه می آورند تا در این تصویر کلی ببینند که آن ها طبقه ای هستند با استقلال بالقوه که می تواند منجر به تغییر اجتماعی شود.”

پس نقش مارکسیست ها در راستای تلفیق مبارزات روزمره با مبارزات علیه کلیت سرمایه است. در ادامه می خوانیم: **“باید بدانیم که مارکسیست ها نمی توانند مبارزات را اختراع کنند. آن ها متکی هستند به مقاومتی که از سوی خود کارگران نشان داده میشود. یعنی این که خود کارگران قابلیت سازماندهی خود را نشان بدهند. نقش مارکسیست**

ها آن است که با قرار گرفتن در مقابل محدودیت‌ها، بکوشند ظرفیت‌های مارکسیستی را توسعه بدهند، قدرت سازمانی و درکی را که وقتی کارگران به موانع بر می‌خورند به جای عقب رفتن، بیشتر پیش بروند. در نتیجه مسالهی رابطهی بین کارگران و مارکسیست‌ها واقعا دوطرفه است. حیاتی است که ساختارهایی ساخته شود که کارگران بتوانند از طریق آنها دست به مبارزه بزنند. که کارگران ببینند تغییر اوضاع ممکن است، اعتمادی به این ساختارها و در نتیجه به خودشان داشته باشند. پس واقعا، مسأله بنیادین در تمام این قضایا سازماندهی است."

چنان که مشاهده می‌کنید در همین سوال اول سم به ضرورت ساختن ساختارهایی که بدون افزایش قابلیت سازماندهی خود کارگران ممکن نیست اشاره می‌کند. با این همه ر.شالگونی که پاسخ مورد نظر خود در مورد اهمیت مبارزات اقتصادی (درون سیستمی) و تشکل‌های مربوط به آن را نگرفته است، بار دیگر با تأکید بیشتر آن را مورد پرسش مجدد قرار می‌دهد:

سؤال دوم ر.شالگونی: با اشاره به این که دانش و تجربه شما برای کارگران و فعالین چپ ایرانی بسیار با ارزش است می‌پرسد آیا تجربه ای پیرامون مبارزات اقتصادی با سمتگیریهایی سیاسی (مبارزات اقتصادی و سیاسی) توام با یکدیگر وجود دارد؟ و یا اینکه مبارزات اقتصادی به خودی خود هم لازم و مهم هستند؟ نظر شما در باره ی تجربیات طبقه کارگر در مبارزات اقتصادیشان در کشورهای مختلف چگونه بوده است؟ سم در پاسخ پس باین سؤال ابتدا توضیحات مهم و تقریبا مبسوطی پیرامون پی آمدهای تقلیل مبارزات کارگران به مبارزات اقتصادی و روزمره در پس از جنگ می‌دهد. در همین رابطه او از توهم دست یابی تدریجی به اهداف خود در نظام سرمایه داری و پایداری دست آوردها و حاشیه ای شدن چشمگیر چپ‌ها و مارکسیست‌ها در این دوره سخن می‌گوید. سرانجام به تغییرمسیر سرمایه داری ونئولیبرالیسم اشاره می‌کند که شکست بزرگی برای طبقه کارگر بوده است. علت این شکست را نیز آن می‌داند که کارگران در دوره قبلی بدلیل آن که در درون نظام جنگیده بودند به میزان زیادی از ظرفیت‌های خود برای مبارزه دست جمعی را از دست داده بودند. ارزیابی وی از شکست چپ و کارگران در این دوره، سیاست ورزی و مبارزه در چهارچوب نظام بوده است. تعرض نئولیبرالیسم نیز بی ارتباط با سیاست‌های چپ و کارگران در دوره ماقبل نئولیبرالیسم نبوده است. در ادامه می‌افزاید که نئولیبرالیسم علاوه بر حمله به اتحادیه‌ها، کارگران را درون سیستم نیز ادغام کرده است و فضایی ایجاد کرد تا

کارگران از خود به مثابه‌ی فرد و نه به صورت دسته‌جمعی دفاع کنند. این‌گونه ظرفیت جمعیشان را بیش از پیش از دست دادند. در نتیجه در کشورهای غربی توسعه‌یافته کارگران بسیار ضعیف هستند. و این به سؤال شما در مورد مسائل اقتصادی و سیاسی می‌انجامد.

چنان که ملاحظه می‌کنید سم در پاسخ به سؤال پرسش‌کننده مبنی بر اهمیت مبارزات اقتصادی، تجربه کشورهای پیشرفته را در طی یک دوره طولانی برشمرده است تا نشان دهد که حاصل تکیه یک‌جانبه به مبارزه اقتصادی چه بلایی بر سر کارگران آورده است! در ادامه سم به بن‌بست موجود و اهمیت داشتن چشم‌انداز طبقاتی و اتخاذ سیاست از نوع دیگر برای برون‌رفتن از وضعیت اشاره می‌کند: در محیط امروز آن نوع مبارزاتی که پیش از این داشتیم، که کارگران فقط در محل کار مشخصی دست به مبارزه می‌زدند، یا در بخش مشخصی علیه کارفرمای مشخصی، دیگر به نتیجه نمی‌رسد. در دوره‌ی قبل وقتی کارگران به دستاوردها می‌رسیدند، اغلب به سایر بخش‌ها گسترانده می‌شد. امروز دیگر گسترانده نمی‌شود مگر این‌که کارگران چشم‌انداز طبقاتی وسیع‌تری داشته باشند. وقتی می‌گوییم چشم‌انداز طبقاتی وسیع‌تر منظورم فقط تمرکز بر سیاست نیست، که نوع دیگری از سیاست‌ورزی است. سپس با مطرح کردن دوگانه حزب و تشکل‌های اقتصادی و ماهیت نئولیبرالیستی احزاب سوسیال دموکراسی و نفی این نوع دوگانگی‌ها، بیش از پیش به قلب مسأله نزدیک می‌شود. "آنچه من از آن صحبت می‌کنم نیاز کارگران به پذیرفتن این واقعیت است که باید طبقه را بسازند، که نمی‌توانند تنها به مبارزه به عنوان افراد ادامه دهند. چه در بخش عمومی و چه در بخش خصوصی. و آن‌ها باید شروع به درک قدرت سرمایه در نظام سرمایه‌داری کنند و اگر دست به، به چالش کشیدن قدرت سرمایه نزنند همیشه در این تله گیر می‌کنند که «خوب، من چگونه باید از شغلم حفاظت کنم؟»، «باید رقابتی‌تری شویم؟»، «چگونه با بخش دولتی سر کنیم؟»، «باید مطمئن شویم بودجه‌ها متوازن هستند.» و تا وقتی که در منطق سرمایه گیر آمده باشیم، و از منطق فقط منظورم ایدئولوژی نیست که ساختارهای سرمایه است، نمی‌توانیم اوضاع را عوض کنیم. و این یعنی تلاش برای فکر راجع به این‌که باید چه ظرفیتی را به عنوان طبقه بسازیم که بتواند سرمایه را به چالش بکشد، که بتواند جریان سرمایه‌ی مالی را محدود کند، که بتواند علیه بانک‌ها قد علم کند، که بگوید شرکت‌ها نمی‌توانند حق دموکراتیک داشته باشند که خیلی راحت کارخانه‌ها را تعطیل کنند، که رقابت تنها راه سازماندهی جامعه نیست.

سؤال پیش روی اتحادیه‌ها و دلیل قرارگرفتن آن‌ها در موضع دفاعی

“این آن نوع سؤالاتی است که جنبش اتحادیه‌های کارگری باید بپرسند و باید بگویم که این اتفاق نیافتاده است. با تعمیق این بحران، این اتفاق شروع شده است. ما واقعا ضعف جنبش کارگری را از لحاظ اتفاقی که افتاد، - وقتی بحران مالی صورت گرفت- می‌بینیم. سرمایه باید به موضع دفاعی می‌رفت، باید مشروعیت خود را از دست می‌داد، اما در این کشورها، این کارگران بودند که به موضع دفاعی رفتند. بسیاری از این تغییرات دارد بیرون جهان توسعه یافته می‌افتد و در چیزهایی مثل «بهار عرب» که در واقع دارد به کارگران در کشورهای توسعه یافته الهام می‌دهد تا شروع به پرسیدن این سؤال بکنند که به کجا می‌روند، آیا ساختارهای کنونی‌مان کافی است یا نه؟ اما به نظرم هنوز در مرحله‌ی اولیه

هستیم. سرانجام ر.شالگونی هم در پرسش‌های خود به قلب مسأله یعنی ماهیت و جایگاه اتحادیه نزدیک شده و سؤال اصلی خود را مطرح می‌سازد.

سؤال سوم: بخش قابل توجهی از جریان‌های چپ ایرانی، اتحادیه‌های کارگری را شکل سازمانی رفرمیستی می‌دانند که در محدوده سرمایه داری می‌ماند و نمی‌تواند از آن فراتر برود. به همین دلیل با آن مخالفت می‌کنند و در مقابل آن خواهان ایجاد شوراهای کارگری یا کمیته‌های کارخانه یا مجامع عمومی کارخانه‌ها هستند. نظرتان در این باره چیست؟.

همانطور که در خطوط بالا اشاره کردم، تشکل صرفا امر فنی و یا غیرتاریخی نیست که بتوان از طاقچه تاریخ یکی از آن‌ها گزین کرد و بر تن خود کرد. گفتم که حال و آینده همیشه فربه تر از گذشته است. تاریخ مأموریت ساختن تشکیلات و نوع مبارزه را به نخبگان اعطاء نکرده است و سوسیالیسم مارکسی نیز سخت با این نوع مکاشفه‌ها بیگانه بوده است. مناسبات خلاق انسان‌ها را در اشکال منجمد شده و کلیشه شده نمی‌توان ریخت و قالب ریزی کرد. تجربه‌های تاریخی نیز برای این واقعیت که اشکال سازماندهی در متن جنبش‌ها ساخته و پرداخته می‌شود و غالبا هم نخبگان را با بداعت خود غافلگیری کند، هم چنان که در روسیه و یا کمون پاریس همه را غافلگیر کرد، صحه گذاشته است. کمونیست‌ها تمامی سعی و تلاش خود را بریسترزنده تجربه کارگران در راستای انکشاف ظرفیت‌های ضد سرمایه داری و تقویت نقش آفرینی مجامع عمومی و اعمال دموکراسی مستقیم و مشارکتی بکار می‌گیرند.

در پاسخ به سؤال فوق سم آب پاکی را بر دغدغه‌های پرسش کننده که مدعی است از نظرات و نوشته‌های او بسی هم آموخته و برای کارگران و چپ ایران آموزنده است، می‌ریزد!

اتحادیه ها حتی سازمان های رفرمیستی خوبی هم نیستند!

“بر اساس تجربه و درک خود من، اتحادیه های کارگری اساسا سازمان هایی رفرمیست هستند. ساختار آنها طوری است که سازمان هایی رفرمیستی باشند. وقتی اتحادیه ای را سازمان می دهی، در واقع گروهی کوچک از کارگران است که می کوشند با کارفرمایان سر کنند و دنبال اصلاحات بلا فصل هستند. یکی از مشکلاتی که کارگران دارند این است که این ها حتی سازمان های رفرمیستی خوبی نیستند چرا که این ساختارها امروز حتی نمی توانند به اصلاحات شایسته برای کارگران دست پیدا کنند. کارگران باید به این فکر کنند که چگونه هم این سازمان ها را بسازند و رادیکالیزه کنند و هم به فکر ساختارهای کارگری جدیدی فرای اتحادیه ها باشند، اگر این اتحادیه ها قرار است سازمان های صرفا رفرمیستی باشند.

دستورکار، ایجاد نوع جدید سازمان های کارگری و چگونگی آن است

“در دهه ۱۹۳۰، که آخرین باری بود که در غرب بحرانی داشتیم که به اندازهی این بحران عمیق بود، کارگران محدودیتهای سازمان های حرفه محور خود را دیدند. این ها سازمان هایی بودند که اساسا بر پایه ی مهارتی مشخصی سازمان یافته بودند. کارگران در این میان سازمان های کارگری جدیدی ساختند که فرای مهارتها بود و فرای جنسیت و نژاد و قومیت. کارگران دست به انواع تاکتیکهای جدید مثل اعتصاب با بستنشینی زدند. سوال امروز این است که بحران نشان داده این ساختارها چقدر ضعیف هستند و مسالهی نوع جدید سازمان های کارگری را پیش گذاشته است و ما هنوز در زمینه ی این که چگونه خودمان را سازمان دهیم به چیز جدیدی نرسیده ایم. در زمینه ی سازمان های میانی، مثل مجامع کارگری در سطح محلی، شاید بتوانیم کمی صحبت کنیم. خلاصه پاسخ من به این سؤال این است که اتحادیه ها سازمان هایی رفرمیستی هستند، اما آنها فضایی هستند که کارگران در آن دست به مبارزه میزنند، و فضایی که در آن میتوانند آموزش ببینند. کاری که چپ باید بکند این است که از شوراهای محلی حمایت کند اما باید راهی پیدا کند که این ها را فرا سوی محلها و فراسوی اتحادیه ها پیوند بزند. نه این که فقط آنها را به عنوان هسته ی رزمنده ببیند، چون این سازمان های محلی هم محدود هستند. باید راهی برای پیوند زدن به آنها با شبکه ای از فعالین کارگری در سراسر جامعه پیدا کند. تا شروع کنیم به حرکت به سمت طبقه و ببینیم که چگونه میتوانیم جریانی در هر اتحادیه ای داشته باشیم که مسائل رادیکال و مسائل طبقاتی و استراتژی های رادیکال را به اتحادیه می آورد. منظور از این حرف این نیست که اتحادیه ها دیگر سازمان های

رفرمیستی نخواهند بود، که این است که ،امکان‌های اتحادیه‌ها را بیشتر به این سمت هل می‌دهیم و در ضمن کادرهایی از کارگران در سطح محلی می‌سازیم که این قابلیت را داشته باشند که شروع به فکر در این مورد و ساختن سازمان‌هایی کنند که می‌توانند فرای خود اتحادیه‌ها پیشروی کنند. و این سازمان‌های محلی خودشان منابع زیادی ندارند و ارتباط‌های زیادی ندارند. آن‌ها به نوعی سازمان‌های بیرونی نیاز دارند که به آن‌ها از لحاظ تحلیل، از لحاظ منابع، از لحاظ ارتباطات کمک کنند چرا که در غیر این صورت نوع منابعی که رهبری کارگری و بوروکرات‌های اتحادیه‌ها دارند بر آن‌ها غلبه می‌یابد."

همانطور که مشاهده می‌شود، سم با نقد سازمان‌های موجود کارگری، اتحادیه‌ها و رفرمیستی بودن آن‌ها، بدون آن که خود را موظف به انتخاب از قفسه تاریخ بکند، به شکل‌گیری سازمان‌های فرا اتحادیه‌ای و از نوع هم ضد سرمایه داری و ایجاد شبکه‌ای سراسری و درمقیاس طبقه می‌اندیشد و در جستجوی راهی برای آوردن استراتژی رادیکال به درون اتحادیه‌ها به عنوان نیروی فشار باهدف هل دادن امکانات آن به سوی اهداف جنبش ضد سرمایه داری. و البته با وقوف به ابهامات و سؤالات بیشماری در برابر یافتن و اتخاذ هر مسیر تازه‌ای قد علم می‌کند و اهمیت نقد و پرسش‌گری و اندیشیدن و پیش رفتن بر بستر پراتیک اجتماعی و آزمون و خطای آن. اگر قرار باشد لباس تنگ گذشته را برتن اکنون نکنیم، و اگر نخواهیم به کشف و شهود نخبگان دخیل به بندیم، راهی جز پرسشگری و فکرکردن و تجربه کردن و بهره گرفتن از خرد جمعی و پیش رفتن برپایه آن‌ها وجود ندارد.

ر.شالگونی که در برابر موضع صریح سم در مورد ماهیت اتحادیه‌ها غافلگیر شده است، دفاع خود از اتحادیه‌ها را در قالب سؤال زیر مطرح می‌کند: آنطور که من میدانم اتحادیه‌های کارگری اشکال جهانی سازمان‌های کارگری هستند که در **سطوح اقتصادی مبارزه می‌کنند**، نمی‌دانم آیا نمونه‌های مهمی از اشکال دیگر سازمانی که موفقیت‌های باارزش و قابل توجهی بدست آورده باشند وجود دارد؟ ان گونه که من میدانم، اتحادیه‌های کارگری چیزی بسیار بسیار عادی هستند. اگر اشتباه می‌کنم، می‌خواهم رفیق سم مرا اصلاح کند.

سم نیز به نوبه خود پاسخ اش را با سؤالی همراه می‌کند. چکیده پاسخ او چنین است. "من با شما موافق هستم. شکل اتحادیه‌ی کارگری همگانی بوده است. سؤالی که من می‌پرسم این است که آیا به جایی رسیده‌ایم که بتوانیم محدودیت شکل اتحادیه‌ی کارگری را ببینیم تا به چیز دیگری برای تقویت شکل اتحادیه‌ی کارگری و فراتر رفتن از آن برسیم یا نه؟ حالا اگر در موقعیتی باشیم که داشتن حزب انقلابی اصلاً در برنامه نیست باید چه کنیم؟ در موقعیتی که خود چپ، خود

سوسیالیست‌ها، همانقدر شکست خورده‌اند که اتحادیه‌های کارگری. این مسأله مهمی است که باید به آن فکر کنیم اما همان‌جور که شما می‌گویید مسأله جدیدی است و نه چیزی که در خیلی جاها وجود دارد. و آنچه من امید دارم از دل این بحران اتفاق بیافتد و به نظرم در هر کشور باید به فکر این باشیم، این است که ببینیم در هر شرایط چگونه می‌توانیم به فکر چیزی جدید باشیم. نه فقط آن کاری که قبلاً می‌کردیم، که تلاشی کمی سخت‌تر. و به نظرم آن چه که همه‌جا باید در دستور کار قرار بگیرد، این است که اشکال جدید سازمانی به چه معنی هستند؟ در شرایطی که بیشتر کارگران در اتحادیه‌ها نیستند، چرا به فکر ساختن سازمان‌هایی در سطح شهری و در سطح محلی نباشیم که بتواند کارگران را گرد هم بیاورد، چه آن‌هایی که در اتحادیه‌ها هستند و چه آن‌هایی که نیستند و بتواند در مورد منافع تمام آن‌ها صحبت کند. به عنوان کارگران، به عنوان مردمان نگران سلامتی، نگران محیط زیست، نگران حمل و نقل، در مورد سیاستی که ضد سرمایه‌داری باشد و مسأله‌ی سوسیالیسم را دوباره در برنامه‌ها قرار دهیم چرا که این مسأله کنار رفته است. و در جایی دیگر از گفتگوی خودمی گوید نکته دیگر این است که باید خیلی مستقیم به قدرت برخورد کنیم. و یکی از مسائل حیاتی در غرب قدرت مالیه است. باید مسأله‌ی کنترل مالیه و بانک‌ها را مطرح کنیم.”

سؤال چهارم: علل اصلی غلبه رفرمیسم و بوروکراتیسم در بسیاری از اتحادیه‌های کارگری چیست؟ و چگونه می‌شود با آن مقابله کرد؟ آن چه که در پاسخ جلب توجه می‌کند، آن است که چپ سنتی معمولاً وقتی سخن از بوروکراسی می‌شود، آن را به مثابه یک بیماری امری باصطلاح عرضی و حادث و نه ذاتی و ساختاری می‌بیند که گویا می‌توان آن را برطرف کرد (همان‌طور که استقلال و وابستگی را نیز امری شکلی می‌داند و نه در وابستگی ذاتی این نوع تشکل‌ها به سرمایه).

سم : ادبیات مفصلی در مورد بوروکراسی در اتحادیه‌های کارگری و فاسد شدن رهبران آن‌ها و نزدیک‌تر شدنشان به بورژوازی موجود است. آنچه من می‌خواهم بر آن تاکید کنم این است که قضیه به خود اتحادیه‌ها هم بر می‌گردد و فقط رهبران نیستند. تا جایی که این‌ها خود را به عنوان سازمان‌های ابزاری می‌بینند یعنی سازمان‌هایی که تنها می‌کوشند چیزی برای اعضای خودشان در چارچوب سرمایه‌داری به دست بیاورند، مناسب ایجاد این نوع بوروکراتیسم خواهند بود. رهبران هم فقط آنقدر دموکراسی و مشارکت کارگری می‌خواهند که بتوانند اعتصاب‌هایی سازمان دهند و کاری کنند که مدیریت شرکت آن‌ها را جدی بگیرد. اما این رهبران هیچوقت علاقمند به آن نوع ظرفیت‌ها و درکی که کارگران در صورت تغییر جامعه باید داشته باشند نیستند.

اینجا است که مسالهی دموکراسی حاشیه‌ای می‌شود.

سؤال پنجم ر.شالگونی مطعوف به شرایط استبدادی حاکم بر ایران است. و این که مبارزه برای اتحادیه‌های کارگری و تشکل‌های مستقل درچنین شرایطی خود یک مبارزه سیاسی مهمی است. بنابراین فکر نمی‌کنم در چنین شرایطی بورکراسی و اصلاحات خیلی معمول و کارآمد باشد.

گرچه این گفتگو و پرسش و پاسخ با دفاع از اتحادیه به مثابه ظرف اقتصادی مبارزه طبقه کارگر شروع شد، اما در پایان خود با پیوند تنگاتنگ عرصه اقتصادی و سیاسی در اتحادیه‌ها گره خورد! از این نکته که بگذریم، چنان که در استدلال ر.شالگونی دیده می‌شود، شرایط ویژه ایران اولاً منفک از شرایط حاکم بر جهان سرمایه داری و کشورهای غربی تلقی شده است و نه به مثابه خود ویژگی‌هایی در چهارچوب عملکرد عمومی نظام سرمایه داری جهانی، و ثانیاً بوروکراتیسم و رفرمیسم نه امر ذاتی این نوع تشکل‌ها بلکه تابعی از شرایط سیاسی است. اگر در سطح جهانی بفرض نتوان از این نوع سازمان‌ها بدلیل رفرمیسم و محدودیت‌های غالب برآن‌ها به مثابه تشکل طبقه و مبارزه علیه نظام سرمایه داری و سوسیالیسم دفاع کرد، اما لااقل می‌توان در ایران استبدادی با طیب خاطر و وجدان آسوده از آن دفاع کرد. غافل از آن که مبارزه قاطع علیه استبداد و حتی برای آزادی‌های سیاسی و بطورکلی شکل مبارزه بی‌توجه به محتوای آن‌ها، الزاماً به معنی مبارزه انقلابی و غیررفرمیستی علیه سیستم حاکم و نظام سرمایه داری نیست. مثلاً مبارزات سولیداریته درلهستان و موارد دیگر گواه برآن است. کما این که بسیاری از لایه‌های بورژوازی در ایران و کشورهای منطقه و جهان نیزعلیه اشکال معینی از استبداد حتی تا سرحد مبارزات مسلحانه و سرنگونی آن پیش می‌روند. بدون آن شکل مبارزه الزاماً ماهیت رفرمیستی مبارزات و اهداف آن‌ها و یا خطر بوروکراتیسم را منتفی سازد. اما نکات اصلی و تلخیص شده سم به سؤال و نظر مطرح شده در بالا را می‌توانیم در عبارت زیر مشاهده کنیم:

“بر اساس تجربه‌ی ما، ضعف سازماندهی اتحادیه‌ها فضایی که - خیلی - در آن می‌خواستند سازماندهی کنند نبوده بلکه مسالهی طبقاتی بوده است. اگر اتحادیه‌ها دارند به این دلیل سازماندهی می‌کنند که می‌کوشند اعضای بیشتری جلب کنند تا نهادشان را قوی‌تر کنند، بوروکراسی‌شان را تقویت کنند، یعنی خلاصه تنها برای این‌که منابع مالی بیشتری جمع کنند، خوب مشکل همین‌جا است. مثلاً وقتی به اتحادیه‌ها در دهی ۳۰ نگاه می‌کنیم که اتحادیه‌های صنعتی تازه دارند در آمریکای شمالی پا می‌گیرند، در آن زمان میزان مشخصی از بوروکراتیسم موجود بود اما این واقعیت که کارگران برای سازمان‌های

خود می‌جنگیدند و این واقعیت که کارگران برای رسیدن به آن باید بسیج می‌شدند و خود رهبران هم داشتند نظام را به چالش می‌کشیدند، به این معنی بود که در آن زمان صحبت از نوع دیگری از فعالیت اتحادیه‌ای بود. مشکل این‌جا بود که با استحکام یافتن آن نوع فعالیت اتحادیه‌ای و بلوغ یافتن آن و نهادینه شدن آن، مبارزه‌ی اصلی برای نفس داشتن اتحادیه و استفاده از آن برای نمایندگی اعضا خودش به ایجاد نوعی بوروکراتیسم انجامید. و واقعیت این‌جا است که اتحادیه‌ها حتی در فضای به میزان مشخصی از دموکراسی در جوامع سرمایه‌داری، از سازماندهی خود بازمانده‌اند. نکته اصلی به زعم سم آن است که: وقتی شروع کنی به دیدن سازماندهی به عنوان ساختن طبقه‌ی کارگر خیلی چیزها عوض می‌شود... یکی از مشکلاتی که در آمریکای شمالی داشته‌ایم این است که نمی‌توانیم در بخش‌های جدید پیشروی کنیم چرا که اتحادیه‌ها دارند با یکدیگر رقابت می‌کنند. مدام پا رو پای همدیگر می‌گذارند... آن‌چه اتحادیه‌ها نگران آن هستند دستمزدی است که بخاطر آن شغل دریافت می‌کنی. در نتیجه اتحادیه‌ها در واقع به مسأله اصلی که کارگران نگران آن هستند، یعنی داشتن شغل، پاسخ نمی‌دهند...". البته سم در خلال صحبت خود خود بارها تأکید می‌کند که منظورش قراردادن سازماندهی محله و محل کار در برابر یکدیگر نیست. برعکس بخشی از آن تفکر در مورد طبقه‌ی کارگر، به عنوان طبقه، (به معنی آن است) که هم در محل کار وجود دارد و هم خارج از آن. هم چنان که خاطرنشان می‌کند تأکیدش بر بوروکراتیسم درون اتحادیه‌های کارگری به معنی نفی نقش دموکراتیک آن‌ها در قیاس با سایر نهادهای بورژوازی نیست.

۲۰۱۳-۰۲-۰۸ ۲۰-۱۱-۱۳۹۱

<http://taghi-roozbeh.blogspot.com>

<http://www.rahekargar.net/browsf.php?cId=۱۰۷۳&Id=۲۵&pgn>

<http://www.rahekaregar.com/maghalat/۲۰۱۲/۰۷/۲۸/sazemanyabi.pdf>

*- جهان هرمی جهانی است که در آن بجای طبقه کارگر، احزاب و رهبران و نخبگان به عنوان کنش‌گران و سوژه‌های تاریخی نقش آفرین هستند و دموکراسی جز دموکراسی با واسطه و تفویض شده معنائی ندارد. جهان هرمی بر گرفته از نظام طبقاتی است که بدون نظم مبتنی بر سلسله مراتب و از بالا تا پایین و در تمامی نسوج و یاخته‌های مناسبات

اجتماعی و در تمامی سطوح ریزو درشت، همانطور که زمانی تصور گردش منظومه شمسی بدون مرکزیت زمین قابل تصور نبود، پوچ و بی معنا است. واژه گان و مفاهیم این دوجهان بالکل متفاوت بوده و درک مشترکی از آن ها وجود ندارد.

*- درباره سازمان یابی کارگران

۱ — مبارزه توده ای از بطن زندگی جاری بر سر خواسته های مستقیم و روزمره و یعنی از درون مناسبات سرمایه داری آغاز میشود. این مبارزه اما هم چون یک روند (پروسه) جریان دارد؛ در این روند بخش های مختلف طبقه بزرگ ما، طبقه کارگر، یعنی نیروی مبارزه علیه سرمایه داری، بسته به وضعیت و شرایط مبارزاتی خود در هر لحظه هم درگیر مبارزه بر علیه این مناسبات میشوند و هم می توانند برای رهایی و پشت سر گذاشتن این مناسبات آدمی خوارجنگند. ما که از همین امروز برای سوسیالیسم و کمونیسم مبارزه میکنیم تلاش می کنیم تا جریان این پروسه روان و مداوم باشد؛ تاجنبه های مختلف آن بر بستر مبارزه علیه مناسبات سرمایه داری گسترش یابد و از آن فراتر رود. برخلاف رفرمیست ها با بهانه "مراحل"، "دوره بندی" و هر توجیه دیگری آن را در چهارچوب مناسبات اجتماعی سرمایه داری محدود نمی کنیم. نه این پروسه را تقطیع می کنیم و نه نیروهای آن را منفک و متمایز می کنیم.

این منطق مبارزه، یعنی درهم تنیدن وجوه گوناگون اقتصادی و سیاسی و نظری و اشکال گوناگون مبارزه طبقاتی، در هر لحظه از روند سازمانیابی کارگران نیز حاکم است. سازمان یابی کارگران زمانی بر منطق مبارزه طبقاتی برای رهایی کارگران استوار است که وجوه گوناگون مبارزه طبقه بزرگ کارگر را تجزیه نکرده و برای هر کدام ریل جداگانه و تشکل خاص و جداگانه اختراع نکند. دقیقاً بر مبنای همین درهم تنیدگی است که استقلال واقعی و طبقاتی کارگران از بورژوازی و سیاست های آن معنا می یابد.

مبارزه طبقاتی علیه سرمایه داری در عین حال شامل مبارزه درونی علیه انشقاق و تبعیض های گوناگون در میان صفوف طبقه کارگر بویژه علیه تبعیض جنسیتی بین زحمتکشان زن و مرد و بین کارگران متعلق به قوم ها و ملیتها و عقاید مختلف شده و هم چنین مبارزه علیه تخریب محیط زیست توسط سرمایه داری را نیز در بر می گیرد.

دوام سرمایه داری بر پراکندگی و دامن زدن به رقابت کارگران و محصور ماندن مبارزات آنان در محدوده تنگ کارگاه های منفرد و یا حوزه های جداگانه کارمندی است و بیشتر از آن در موجودیت انسانها در قالب "فروشنده نیروی کار" است و در عدم فرارویی مبارزات به اتحاد بزرگ طبقه کارگر، برغم گوناگونی لایه های آن، برای لغو کار مزدی و

نفی طبقات ریشه دارد. از اینروست که مبارزه برای افزایش دستمزد و کاهش ساعت کار و در یک کلام رفاه‌هایی در چهارچوب سیستم کار مزدی هر چند بخش جدا ناپذیر از مبارزه چند وجهی جنبش کارگری است و به نوبه خود میتواند برای گسترش اتحاد و توانمندی کارگران دستاوردی باشد، اما بدون تلاش همزمان بخش‌های آگاه‌تر کارگران که در جنبش‌های زنده و متنوع توده کار و زحمت حضور دارند، برای پیش‌روی این نبردهای پراکنده در راستای رهایی و فراتر رفتن از سرمایه‌داری حتی این دستاوردهای محدود نیز دوامی نخواهد داشت.

اکنون و بویژه در شرایطی که در کشور بحران سیاسی دامنه‌داری تداوم دارد و مناسبات پوسیده سرمایه‌داری فقر، بیکاری و اختلاف طبقاتی را شدت بی‌سابقه بخشیده است، در شرایطی که در سطح جهانی رشد مبارزات ضد سیستمی را بطور هم‌زمان و بی‌سابقه در کشورهای پیش‌رفته و پیرامونی سرمایه‌داری شاهدیم و سرمایه‌داری رادر بحرانی حاد می‌بینیم، پیوند وجوه گوناگون مبارزه طبقاتی که همواره ضروری است از شرایط مساعد تری برخوردار شده است. توجه به تجربه مردمی که در بسیاری از مناطق به ویژه در آمریکای لاتین و اروپا که "دمکراسی موجود" و ساختار سیاسی آن یعنی "نمایندگی" و پارلمان را مناسب اعمال اراده خود نمی‌دانند و آن را رد می‌کنند و به دنبال اعمال اراده خود با "دمکراسی مستقیم" هستند و دمکراسی واقعی شعار آنهاست، راهگشاست و می‌تواند از تکرار راه‌های بن‌بست جلوگیری. با تقویت همبستگی بین المللی مبارزات کارگران، این روند بازهم شتاب بیشتری می‌گیرد.

با این همه ما علیرغم مخالفت با محدود ماندن در مناسبات موجود، نمی‌توانیم و نباید آن بخش‌های توده‌ها را که به‌دلیل مبارزه خود را به خواست‌های رفاهی محدود میکنند از جنبش حذف و طرد کنیم و برعکس از مبارزه آنها هم حمایت می‌کنیم. ما این همه را با درمیان گذاشتن منافع مشترک بخش‌های مختلف توده عظیم کار و زحمت، علیرغم تفاوت‌ها و گونه‌گونی آنها در درون جنبش جاری توده‌ای پیش‌می‌بریم و این همبستگی را با شکستن مرزهای کشوری سرمایه‌داری، در سطح جهانی پی‌می‌گیریم.

۲- برای آنکه پروسه مبارزاتی طبقاتی- توده‌ای جاری باشد و در مناسبات سرمایه‌داری محدود نماند، علاوه بر محتوا فرم سازمان‌یابی و شکل مبارزاتی نمی‌تواند از منطق سازماندهی و فرم‌های تشکل در مناسبات سرمایه‌داری پیروی کند. ما نباید آن فرم تشکل که سرمایه‌داری و دولت‌های آن به ما تحمیل کرده و میکند، یاد داده و یاد گرفته ایم و به آنها عادت کرده ایم را جاودانه انگاریم و به غیر

از آن نوع را برای پیش برد مبارزه جمعی امان غیرممکن بدانیم . برعکس باید منطق سازماندهی و فرم های تشکل جامعه طبقاتی را نفی کنیم و با استفاده از تجربه هایی که در تاریخ مبارزه امان داشته ایم و با تلاش پیگیر آن نوع تشکل هایی را بوجود آوریم که گشاینده راه به سمت افق های مبارزاتی ما باشد.

ما که برآنیم که سوسیالیسم برعکس همه نظام های جوامع طبقاتی فقط از پائین و توسط مداخله فعال خود کارگران و استثمارشوندگان ساخته میشود، نمی توانیم بر منطق سازمانی و تشکل "از بالا به پائین" و سلسله مراتبی و عمودی یعنی منطقی که با تثبیت "نهادهای" و روال های تاکنونی که چیزی جز بوروکراسی و مناسبات بوروکراتیک نیست، حرکت کنیم. بلکه برعکس به تشکل های افقی که به دخالت آحاد توده ها راه میدهد نیاز داریم. تاکید بر تشکل های افقی در عین حال به معنای پذیرش پلورالیسم و واقعیت گرایش ها و تشکل های متنوع مبارزاتی کارگران و تحکیم هماهنگی و همبستگی آنان بر اساس اشتراکات برغم تمایزات آنها است. پذیرش پلورالیزم و گوناگونی در اشکال سازمان یابی با توجه به تنوع بسیار گسترده مزد و حقوق بگیران رسمی ، شاغلین و بیکاران ، کارگران موقت ، نیمه وقت ، انواع فعالین در کار خانگی و کارگاه های خانوادگی و که در فاز جهان گستری سرمایه دامنه آن رو به گسترش است ، ضرورتی اجتناب ناپذیر است.

ما که برآنیم که کمونیسم جنبش خودرہانی است و براساس مبارزه کنشگران و دخالت مستقیم و آگاهانه توده ای در هر جنبه مبارزه شکل می گیرد، نمی توانیم بر سیستم "نمایندگی" که حتا در بهترین حالت دموکراتیک خود ، نمایندگان را فعال مایشاء می کند و توده را کنش پذیر و "پیرو" می سازد اکتفا کنیم. این سیستمی است که همیشه در زمانی که خواست تشکل مستقل در اثر مبارزه به سرمایه و دولت های آن تحمیل می شود، از جانب آنها طرح و پذیرفته می شود. چرا که با "سیستم سلسله مراتبی" اجتماعی آن ها منطبق است و میتوان با "نمایندگان" دور از چشم توده ها به مذاکره و معامله نشست. برعکس ما به فرمی از تشکل نیاز داریم که همه چیز در حضور توده ها و با بیشترین دخالت مستقیم و مشارکتی و درمجامع عمومی آنها شکل گیرد. ما به تشکل هایی نیاز داریم که در آن بحای چهره شدن "چهره ها" و "رهبران" و فعال مایشائی "نخبگان"، صحنه عمل مستقیم و فعالانه همان هایی شود که در مناسبات طبقاتی با عنوان "عوام" و "نادان" و غیره تحقیر میشوند؛ تا با عمل مستقیم و مشترک و با بهره گیری از امکانات و تلاش های یکدیگر توانا شده و خود رہانی را به جای "رها شدن" تجربه کرده و متحقق کنیم . گونه ای از تشکل و سازمان یابی که در شرایط سرکوب هم بیشترین کارآیی را دارد. چرا که بر محدودی

از فعالین استوار نیست که با حذف یا در بند کشیدن آنها همه چیز مختل شود.

۳ - اتحادیه های متعارف و رایج کارگری ، همیشه خود را در چهارچوب مناسبات سرمایه داری و قوانین موجود آن تعریف کرده و مبارزه را به رفرم محدود می کنند. حتا آنها هم که عنوان "سرخ" گرفته اند گستره مبارزه شان به بیش از مبارزه با استبداد و آپارتاید و غیره کشیده نشده و اساسا متوجه شکستن این دیواره بوده است. اتحادیه ها و سندیکاها ی رایج به لحاظ سازماندهی و ساختار با منطق سازماندهی جامعه سرمایه داری منطبق اند. ازاین رو آنها برپایه تداوم سیستم کارگر به مثابه فروشنده نیروی کار و نه نفی این سیستم برای رهائی کار سازمان می یابند و بهمین دلیل در ساختار عمومی این جوامع جذب و حل می شوند. البته این رویکرد به مواضع حاکم، رسمی و تعریف شده آنها برمی گردد و به معنی نادیده گرفتن زمینه های مبارزه توده ای رادیکال و ازپائین علیه سیستم حاکم و نیز ساختارها و سیاست های رسمی این اتحادیه ها توسط بخش هایی از توده های کارگرموجود در این نوع تشکل ها که بویژه درمواقع تشدید بحران سرمایه داری صورت می گیرد نیست.

علاوه بر اینها اتحادیه ها خود را اساسا به مبارزه در محل کار محدود می کنند. حالا سالهاست که با واکنش سرمایه در برابر مبارزات کارگری و تغییرات در ساختار کاروتولید، محل کار علیرغم اهمیت آن دیگر آن نقش محوری سابق را ندارد.

براین اساس اتحادیه ها نمی توانند تشکل های مناسب مبارزه طبقاتی و مورد نظر ما باشند. اما همانطور که در بند ۱ آمد ما با هر سطح از مبارزه آنان و یا هر تشکلی باهرنامی با همان محتوا، در جنبش مبارزه علیه سرمایه داری و بهبود شرایط زیستی خود همراهی میکنیم و بویژه از آنها در برابر هر نوع فشار و سرکوب؛ حمایت قاطع می کنیم و به سهم خویش در رادیکالیزه کردن و فراتر رفتن مبارزه از چهارچوب "رفرم درسیستم" به "مبارزه علیه سیستم" می کوشیم. ما بدون آنکه عناوین و نام ها را عمده کنیم، اساسا بر نقد مضمونی و کارکرد تا کنونی مبارزه اتحادیه های رایج و تجربه شده تاکید داریم. اما در عین حال که با نوع دیگر سازماندهی که در بالا بر شمردیم — فارغ از نام گذاری و با تاکید بر محتوا و اشکال افقی — همراه هستیم و برای تقویت و فراگیر شدن آن ها تلاش می کنیم، هم زمان برای همکاری با انواع تشکل های کارگری تا آنجا که در مبارزه علیه سرمایه حرکت میکنند، برپایه اشتراکات و گسترش اتحاد صفوف طبقاتی تلاش میکنیم.

اکتبر ۲۰۱۱ مهر ۱۳۹۰

جلسه پالتالکی پیمان همبستگی ملی جمهوری خواهان

اتاق پالتالکی
ایران پیمان همبستگی
(Iran Peyman Hambastegi)

آشنائی با منشور پیمان همبستگی ملی جمهوری خواهان
برای استقرار و استمرار آزادی و دموکراسی در ایران

گفتگو و اظهار نظر

آقای دکتر علی صدارت - موضوع : لائیسیته
(Sedaratmd@gmail.com)

خانم ژاله وفا - موضوع : بن بست نظام ، فرصتی برای آزادیخواهان
(jalehwafa@yahoo.de)

تاریخ : شنبه ۱۶ فوریه ۲۰۱۳ ، از ساعت ۳۰: ۱۹ به وقت اروپای مرکزی

آدرس اتاق :

Category : social Issues and Politics

Sub category : Other

Room : Iran Peyman Hambastegi Meli Jomhouri Khahan ۰۱

ما از تمام هموطنان علاقمند دعوت می کنیم که در اتاق ایران پیمان
همبستگی مشارکت نمایند.

دعوت کننده : پیمان همبستگی ملی جمهوری خواهان

مئجله

مطالب پرمحتوایی دارد. لطفا به ایمیل ارسال کنید. تشکر
mehdikian65@yahoo.com